

قرائت گرامشی^۱

نویسنده: والنینو جراتانا

مترجم: مهران زنگنه^۲

«کتابی کلاسیک است که هرگز از گفتن آنچه
برای گفتن دارد، دست بر نمی‌دارد.» (ایتالو
کالوینو)

امروز به چه معنا خصیصه‌ی کلاسیک آثار گرامشی برجسته می‌شود؟ اگر یک «نویسنده‌ی کلاسیک» نویسنده‌ای است که مفسر زمانه‌ی خویش است، اما برای ازمنه‌ی دیگر - برای نسل‌های جدید با تجارب دیگر و متفاوت نسبت به تجارب او- باشا می‌ماند و اگر یک «فرد کلاسیک» نویسنده‌ای است که به زحمتش می‌ارزد در پرتو نیازها و مسائل نو دوباره خوانده و تفسیر بشود، آیا می‌توان گفت که امروزه گرامشی سزاوار عنوان نویسنده‌ی کلاسیک است؟ چنانکه همه می‌دانند در این مورد شک وجود دارد. گفته می‌شود، برای اینکه گرامشی دچار بدفهمی نشود، لازم است، به او تاریخ خود او را نسبت داد، چرا که دخالت دادن یک نویسنده در گفتگویی در خارج از زمانه‌اش می‌تواند موجب گمراهی بشود. در تقابل با این ایراد مهم که مطمئناً اعتبار آنرا در سطح تفسیر تاریخ نمی‌توان انکار کرد، می‌توان اظهار داشت که گرامشی، گرامشی‌ای که معمولاً به حساب می‌آید، گرامشی دفاتر زندان، یک نویسنده‌ی پسامرگ‌زاده^۳ است، زیرا دورانی که در آن این آثار نوشته شده‌اند - دوران پیروزی فاشیسم- به پایان رسید و کارهایش در دوران دیگری سوی دوران خودش به حوزه‌ی فرهنگ بین‌المللی و ایتالیایی وارد شده و می‌توانسته‌اند منتشر شوند. و اگر از این اوضاع و احوال مسائل و دشواری‌های ثمربخشی نتیجه شده‌اند، اینان از آن دست مسائل و دشواری‌هایی هستند، که درست در وابستگی با موضوع کلاسیک‌بودگی^۴ گرامشی می‌توانند بهتر فهمیده شوند.

^۱ عنوان و ماخذ ترجمه به آلمانی:

Valentino Gerratana, Gramsci lesen, Argument 219, 1997, s. 161-173. Leonie Schroeder.

عنوان اصلی مقاله به ایتالیایی:

Problemi di metode, in: Quaderni per una egemonia, Nr. 4 (edizioni Associate) Rom 1991.

^۲ طبعاً تمام آراء مندرج در متن مورد تأیید مترجم نیستند.

^۳ postume

^۴ Klassizität

این موضوع با مداخله سر و کار ندارد، چرا که یکی از مهمترین خصائص آثار گرامشی، یعنی ناکاملی کارهایش، آنان را برای ستایش غیر انتقادی کمتر مناسب می‌سازد. در این رابطه بلافاصله این سؤال مطرح می‌شود که آیا ناکاملی این [آثار]^۵ اتفاقی است، و ناشی از این واقعیت است که نویسنده وقت و یا امکان آنرا نداشته، متون را کامل کند، و اثر آغازیده را به انجام برساند؟ یا بیشتر یک ناکاملی ضروری، ساختی و کارکردی مطرح است؟ دشواری پاسخ مربوط به این یا آن بودنش است. هیچ چیز مانع آن نمی‌شود، که به ناکاملی از یک سو به عنوان امری اتفاقی نگریسته بشود، و آنرا به اوضاع و احوال بیرونی و دلایلی وابسته کرد که از حوزه اختیار نویسنده خارج بوده‌اند، و یا از سوی دیگر آنرا به عنوان ضرورتی نهفته در منطق تفکر گرامشی قرار دارد، مستقل از اینکه آیا او خودش بر این منطق آگاه بود یا خیر.

از زمانی که دفاتر زندان در تمامیت‌شان به شکلی که نویسنده آنان را به ارث گذاشته است، منتشر شده‌اند، چون یک کارگاه ساختمانی به نظر می‌آیند. در کنار انبوه یادداشت‌ها و تحشیه‌ها برای یادآوری متون خوانده شده یا متونی که باید خوانده یا کتبی که باید بدانان مراجعه شود، تذکرات کوتاه و تذکره‌های طولانی با مواد مقدماتی برای یک سری مقالات یافت می‌شوند که بر اساس یک طرح متامل دراز مدت بایست نوشته می‌شدند، ولی هرگز نوشته نشدند. اتفاقاتی که شکل ناکامل این متون را تعیین کرده‌اند، به هیچ وجه قابل چشم‌پوشی نیستند: هیچ بنی بشری نمی‌پذیرد که گرامشی دفاتر را به این صورت به جای گذاشته، زیرا خود او چنین می‌خواسته است، و از این رو ناکاملی نتیجه‌ی یک تصمیم آزادانه است. زندان طبعاً سهمی در محدودیت این متون دارد، و عنوان دفاتر زندان برای آنها بی‌جهت نیست. وضعیت ثابت زندان که بدون آن دفاتر هرگز تکوین نمی‌یافتند، نه فقط شرط ایده‌آلی برای اجرای مقاصد کاری مورد تمایل نویسنده برای همیشه نبود، بلکه [این وضعیت] در خلال سپری شدن سال‌های شکنجه‌گر حتی طرح‌های ریخته شده را تهدید به نابودی می‌کرد. خود گرامشی نسبت به این امر کاملاً آگاه بود. ما در دفتر نهم (از سال ۱۹۳۲، یعنی ششمین سال اسارتش) سطور عجیب ذیل را از کارلو بینی^۶، ادیبی از دوران وحدت ایتالیا [در قرن ۱۸ و ۱۹]، که مدت کوتاهی به عنوان توطئه‌گر طرفدار مازینی^۷ محبوس بود، مکتوب می‌یابیم: «زندان به سوهانی ظریف می‌ماند که تفکر دارای سبک را تحلیل می‌برد». این حرف ناگفته راجع به کارکرد ظریف روشنفکرانه‌ی حبس توسط گرامشی رد شده است، آنجا که با لبخند هزل‌آمیز تلخی به خود بر آن حاشیه می‌نویسد:

^۵ آنچه که در میان دو ابروی [] شکسته آمده است همه افزوده مترجمند.

^۶ Carlo Bini

^۷ Mazzini آزادیخواه ایتالیایی (۱۸۰۵-۱۸۷۵) یکی از بنیانگذاران جمهوری روم که پس از دفاع بی نتیجه از جمهوری ۱۸۴۹ با گاریبالدی به تبعید رفت.

«زندان آنچنان سوهان تیزی است که تفکر را به طور کامل نابود می‌کند؛ یا قابل مقایسه است با استاد صنعتگری که تنه‌ی یک درخت زیتون رسیده‌ی زیبا را در اختیارش نهادند، تا از آن یک مجسمه‌ی سنت پتر بسازد، و او کمی از اینجا بُرید و قدری از آنجا برداشت، به حق، امتحان کرد، و دست آخر از آن دستگیره‌ی یک درفش کفاشی درآورد.»⁸

مطمئناً این اتفاقی نیست، اگر که دفاتر زندان در نهایت بدل به «درفش کفاشی» نشده‌اند، و گرامشی، با به کار بردن تمام نیروی خود در [تصنیف] این اپرای زندان موفق به به میراث گذاشتن مصالح شگفت‌انگیز یک کارگاه ساختمانی با ارزش شده است، اگر چه یک کار کامل از آنان در نیامده است.

با این همه، عنصر اتفاق تاریخی ما را به موضوع کلاسیک بودگی گرامشی نزدیک نمی‌کند. صرف‌نظر از دلایلی که مربوط به سوهان زندان می‌شوند، آیا چیزی در شکل تفکر گرامشی، در ساختار درونی گفتمان زندان‌اش، وجود داشته است که او را ضرورتاً به ناکاملی راهبر شده است؟ به این پرسش، اگر به خصلت گفت-و-شنودی فلسفیدن او ببیندیم، باید با آری جواب داده شود. به زعم من بخصوص یک صفحه از دفاتر زندان در این رابطه روشن‌گر است. این صفحه در یکی از انداموارترین «دفاتر»، دفتر دهم، که به فلسفه‌ی بندتو کروچه اختصاص داده شده است، قرار دارد (این صفحه‌ای است که به طور مستقیم با فلسفه‌ی کروچه سروکار ندارد بلکه به پاراگراف‌هایی تعلق دارد، که عنوان‌شان مدخلی در مطالعه‌ی فلسفه است). گرامشی که نقطه‌ی عزیمتش قرائت (متن پراگماتیستی وایلاتی)⁹ است - قرائتی که به مدت‌ها پیش تعلق دارد - و به رابطه‌ی بین زبان، فرهنگ و عقل سلیم¹⁰ می‌پردازد، در باره‌ی «فلسوف نوع جدیدی» حرف می‌زند، که - به گفته‌ی او - می‌تواند «فلسوف دمکرات» نامیده شود، زیرا که او اعتقاد دارد «شخصیتش محدود به فرد جسمانی خودش نمی‌شود، بلکه بیشتر یک رابطه‌ی فعال اجتماعی تغییر محیط فرهنگی می‌باشد»¹¹ در همان رابطه گرامشی به نظریه‌ی آموزشی راجع به تاثیر دوجانبه‌ی بین معلم و شاگرد سخن می‌گوید. اگر این گفته صائب باشد که «هر معلمی همواره شاگرد است و هر شاگردی همواره معلم است»، این امر فقط و ابتدا به ساکن برای رابطه‌ی متعارف در مدرسه صادق نیست، بلکه بیشتر در مدرسه‌ی بزرگ زندگی در تکامل تاریخی‌اش اعتبار دارد. در این پرتو نه فقط معنای اساسی تئوری سرکردگی گرامشی آشکار می‌شود که مفهوم بدون آن در معرض خطر ابهام معینی قرار می‌گیرد، بلکه تئوری سرکردگی به منتهای عمومیتش دست می‌یابد. گرامشی در واقع در این

⁸H. 9, §51, 1113.

⁹ Vailati

¹⁰ عقل سلیم را در مقابل Alltagsverstand نهادم که تحت الفظی فهم روزمره معنی می‌دهد. گرامشی در دفاتر زندان از sense common استفاده کرده است که بواسطه‌ی عدم وجود این مفهوم در آلمانی در مقابل آن فهم‌روزمره نهاده شده است. (مترجم)

¹¹H. 10, Teil II, §44, 1334.

جا تصریح می‌کند که: «هر رابطه‌ی سرکردگی ضرورتاً یک رابطه‌ی آموزشی است، که نه تنها در درون یک ملت، بین نیروهای متفاوتی، که مرکب از آنان است، بلکه در سطح کلی، بین‌المللی و عمومی، بین تافته‌های تمدن ملی و قاره‌ای نیز وجود دارد.» (همانجا ۱۳۳۵)

به این ترتیب فیلسوف فرادا در یک رابطه‌ی فعال با محیط زیستی وارد می‌شود که می‌خواهد آنرا تغییر بدهد، آنگاه بر اینکه این محیط زیست «بر فیلسوف تاثیر می‌گذارد و با وادار کردن بی‌وقفه‌ی او به انتقاد از خود، به عنوان "معلم" عمل می‌کند» (همانجا ۱۳۳۵ به بعد). در اینجا گرامشی به وضوح تر سوم فوئرباخ مارکس را در نظر دارد، که بر حسب آن «شرایط انسان‌ها تغییر می‌کند، و خود مریب باید تربیت بشود». ۱۲ اما این امر به موضوع مورد بحث ما چندان ارتباط ندارد. مارکس برای گرامشی کمتر یک منبع و بیشتر یک هم‌صحبت دائمی در گفتگویی جمعی است، گفتگویی که از آواهای بسیار و جواب‌های متعدد تغذیه می‌کند. در مقابل باید وضعیت پارادکس ۱۳ گرامشی برجسته شود، که صفحه‌ی راجع به فیلسوف دمکرات را درست در لحظه‌ای می‌نویسد که در آن به انزوای کامل مجبور شده است. هیچ‌گاه یک وضعیت پارادکس ثمربخش‌تر [از وضعیت گرامشی] نبوده است. چگونه بافت یک گفتگو در انزوای کامل سازمان می‌یابد؟ آیا چنین گفتگویی در معرض خطر آن نیست که تبدیل به یک تک‌گفتار سترون بشود؟ (همانطور که می‌دانیم، گرامشی بایست خیلی زود در داخل اجتماع کوچک زندان نیز منزوی بشود). گرامشی نسبت به این خطر ۱۴ آگاه بود، اما درست به همین دلیل ناکاملی دفاتر برای ملاقات با هم‌صحبت غایب آتی کارکردی شد که بر حسب منطق «فیلسوف دمکرات» نه تنها بایست به حرف گرامشی گوش بدهد، بلکه به هنگام شنیدن آن، می‌بایست آنرا تکمیل بکند و تغییر بدهد.

گرامشی اهل گفتگو ضمن اینکه به ابزار صامت [یعنی] صفحه‌ی نوشته شده اعتماد می‌ورزید، می‌دانست که باید گفتمان‌ش سر و دم بریده باقی بماند، به عبارت دیگر، گفتمان‌ش، همانطور که او آنرا در نقطه‌ی

12MEW 3, 5f.

13 paradox

۱۴ خطری مورد نظر است که گرامشی در انزوای زندان در رابطه با همسرش در لحظه‌ی معینی نیز حس کرده است. مقایسه شود با نامه‌ی مورخه‌ی ۶ اکتبر ۱۹۳۰: «در نامه‌نگاری بین ما [عنصر] «مکاتبه» موثر و مشخص غائب است. ما هرگز موفق به یک «گفتگو» نشدیم. نامه‌های ما یک سری تک‌گفتارند که اغلب حتی در خطی عمومی پیوندی بین‌شان وجود ندارد؛ اگر در کنار این امر عامل زمان نیز در نظر گرفته شود که باعث فراموشی آنچه می‌شود که قبلاً نوشته شده است، آنگاه احساس یک «تک‌گفتار» ناب تقویت می‌گردد، این طور نیست؟» در ادامه افسانه‌ی سه غول اسکاندیناوی می‌آید: «من یک روایت عامیانه‌ی اسکاندیناوی را به خاطر می‌آورم: - سه غول همچون کوه‌های بزرگ به دور از یکدیگر در اسکاندیناوی زندگی می‌کردند. بعد از چند هزار سال سکوت غول اول به دو غول دیگر می‌گوید: «من صدای ماق کشیدن یک گله‌ی گاو را می‌شنوم» پس از سیصد سال دومین غول اعلام می‌کند: «من نیز صدای ماق کشیدن را شنیدم» پس از سیصد سال دیگر غول سوم واکنش نشان می‌دهد: «اگر شما همینطور سر و صدا راه بیاندازید، من می‌روم» (Gefängnisbriefe I, Hamburg, Frankfurt/M 1995, 86) روشن است که باید فرضیه‌ی یک گفتگو با تاخیر با گرامشی این افسانه را مد نظر قرار دهد.

معینی تعریف می‌کند، «تقرب اول» خواهد بود (همین تذکر به مناسبت‌های مختلف به دفعات تکرار می‌شود). «تقرب اول»، چرا که [گفتمان‌ش] حاوی احکامی است که باید مورد واریسی قرار بگیرند؛ و «برخی از آنان با تحقیقات بعدی کنار گذاشته شوند، حتی شاید خلاف آن احکام به عنوان حکم صحیح به اثبات برسند.»^{۱۵} بدین ترتیب قابل فهم است چرا او از پروژه‌ی «کار انداموار پیرامون کل» صرف‌نظر می‌کند و خود را محدود به آن می‌نماید که مصالح را برای «مقالات مستقل» آماده سازد، مقالاتی که بعداً نوشته نشدند. «فیلسوف دمکراتی» که، بر حسب اجبار، در نقش موش کور پیر ظاهر شد، خوب نقب می‌زد.

مشهور است که گرامشی پیش از دوران زندانش نویسنده‌ی نسبتاً مولدی بود. در وجود خط پیوسته‌ای که تاملات [مندرج] در دفاتر را با فعالیت‌های پیشین به عنوان روزنامه‌نگار، فعال حزبی و رهبر سیاسی کمونیستی پیوند دهد، شکی وجود ندارد. معذالک توضیح این امر که دفاتر نقطه‌ی اوج تکامل شخصیت گرامشی و تفکر او را عرضه می‌کنند، مطرح است. هنگامیکه او در نامه‌ی مشهوری به فعالیت روزنامه‌نگارانه‌ی ده ساله‌اش می‌پردازد، اشاره می‌کند که او همیشه تقاضای اجازه‌ی انتشار مجموعه‌ی مقالاتش را رد نموده است، چرا که «آنان برای همان روز نوشته شده بودند و به زعم من روز بعد باید می‌مردند.»^{۱۶} امروز، اعتقاد دارم، ممکن نیست با این حکم سخت موافقت نمود و این تذکر را نباید به معنای تحت‌اللفظی آن گرفت. اگر چه نمی‌توان آنرا نیز به سادگی ندیده گرفت، و با قصد فراهم آوردن یک مجموعه‌ی مقالات در حد امکان کامل، آن حکم کوتاه را که حاوی ارزش‌گذاری‌ای عقلایی است، مورد توجه قرار نداد. گرامشی در خلال دوره‌ی آموزشی روزنامه‌نگارانه‌اش در هیئت تحریریه‌ی تورین نشریه‌ی «به پیش!»^{۱۷} و بیش از آن به مثابه نیروی سائق گروه «نظم نوین»^{۱۸} و به عنوان رهبر سیاسی کمونیستی خود را عادت داد به عنوان یک رابطه‌ی اجتماعی فعال حرکت کند، که در آن تک فرد، اگر چه محو نمی‌شود، اما عقب می‌نشیند. آنچه که گرامشی در زندان راجع به «فیلسوف دمکرات» می‌نویسد، به طریق اولی برای «روزنامه‌نگار دمکراتی» نیز که خود او در یک رابطه‌ی ثابت شاگرد-معلم باشد، اعتبار دارد.

ناشناسی نویسنده، که او به عنوان یک قاعده برای روزنامه‌نگاری خوب پذیرفته بود (همه می‌دانند که بخش اعظم مقالاتش بدون امضاء منتشر می‌شدند)، بخشاً مشکلات غیر قابل رفعی در رابطه با جدا کردن مقالاتی که شخصاً توسط او نوشته شده‌اند از مقالات همکارانش خلق کرده است. این بقایای عدم اطمینان مهمترین تفاوت را با دفاتر [زندان] که دستخط در آنان کیستی نویسنده را روشن می‌کند،

¹⁵H. 8, 941.

¹⁶7. September 1931; Lettere dal carcere, 480.

¹⁷ Avanti !

¹⁸ Ordine Nuovo

تشکیل نمی‌دهند. تفاوت بنیادی در این امر نهفته است، که در دفاتر رشته‌ی یک گفتگو با هم‌مصحبت‌های غایب ریسیده شده است که تازه باید بیابند، یعنی گفتگو بالقوه می‌ماند. در عوض آنچه به مقالات نوشته شده در آزادی مربوط است، هم‌مصحبت‌ها حاضر بوده‌اند، و تاثیری که می‌توانستند به جای بگذارند، بی‌میانجی به جای گذاشته‌اند. گفتگو جامه‌ی عمل به خود پوشانده، و مستقیم به زندگی و تاریخ سرازیر شده است. و از اینجاست احساس فاصله‌ی بیان شده در یادداشت گرامشی پیرامون مقالاتی که برای روز نوشته شده‌اند. آیا هیچ چیز از آنها باقی نمی‌ماند؟ گرامشی به سختی چنین چیزی می‌خواسته است بگوید، زیرا پژوهاک آن نوشته‌ها، و اغلب بیش از یک پژوهاک، یعنی خاطرات و اشاراتی مشخص، ترهای ویژه، چرخش‌های قابل توجه و نتایج عملی [آنان] در دفاتر یافت می‌شوند و بدل به یک جزء اساسی کارگاه ساختمانی با شکوه شده‌اند. امروز برآستی مقالات منفرد را به عنوان متون پایان یافته فقط به مثابه اسناد تاریخی باید خواند، چونان کارنامه‌ی یک گفتگوی پایان یافته، و نه به عنوان یک گفتگوی با تاخیر با نسل‌های دیگر، در زمان‌های دیگر و در مکان‌های دیگر، که از طریق پایان نیافتگی متن دفاتر ممکن شده است.

گرامشی در یک وضعیت سعادت‌مند نبود: در راهی که انتخاب نمود، می‌توانست در مبارزه‌ی روزمره در میدانی باز همه چیز را از دست بدهد، و به روشنی از معنای قیمت سنگینی که محدود ساختن خود در زندان، برای خلق پیش‌شرط‌های یک گفتگوی با تاخیر، برای او داشت، آگاه بود. قیمت این امر در نهایت هم‌عرض انتخاب نقش «کود تاریخ» بود. استعاره‌ی «کود تاریخ» که در یکی از دردآورترین صفحات زندگینامه نویسانه‌ی دفاتر یافت می‌شود، به شکل روایتی چیزی جز شکاف بین دو دوران تاریخ فردی او را به بیان نمی‌آورد: گرامشی عنوان یک یادداشت را «یک گفتگو» می‌نهد، این بار این [یادداشت] گفتگویی با خودش است.

«چیزی به طور بنیادی تغییر کرده است. انسان می‌تواند آنرا ببیند. چه چیز؟ در ابتدا همه می‌خواستند شخم‌زن تاریخ باشند و نقشی فعال بر عهده گیرند، هر کسی [می‌خواست] یک نقش فعال داشته باشد. هیچکس نمی‌خواست «کود» تاریخ باشد. آیا امکان شخم‌زنی وجود دارد وقتی که قبلاً به زمین کود داده نشود؟ از این روست که باید شخم‌زن و «کود» وجود داشته باشند. به گونه‌ای مجرد همه این را می‌پذیرند. اما در عمل؟ «کود» «کود» می‌ماند، فرو رفتن در تاریکی، به حوزه بی تفاوتی، زیر زمین بهتر است. چیزی تغییر یافته است، زیرا کسی وجود دارد، که به گونه‌ای «فلسفی» می‌پذیرد، کود باشد. او می‌داند که باید «کود» باشد و آنرا می‌پذیرد.»¹⁹

گرامشی دقیقاً می‌دانست هزینه‌ی این تصمیم، یعنی تصمیم به انطباق [با شرایط]، چه قدر است: این «یک انتخاب مضطربانه در یک لحظه، لحظه‌ای که در آن تمام ارزش‌ها به سرعت برق ارزیابی

می‌شوند، و انسان باید بی‌درنگ تصمیم بگیرد، نیست. در اینجا درنگ به هر لحظه تعلق دارد، و انسان باید تصمیم‌گیری را در هر لحظه تکرار کند» (همانجا ۱۱۱۵)

در انتها گرامشی در مقابل اسطوره یونانی پرومته‌ی مورد هجوم عقاب -تصویری که برای مارکس جوان گرانقدر بود- اسطوره‌ی یهودی ایوب، که توسط انگل‌ها خورده می‌شود، را می‌نهد. گرامشی اشاره می‌کند، یهودی‌ها «بیرحم‌تر» بودند، و او به نام حقیقت تصمیم گرفت، نسبت به خود بی‌رحم باشد.

این سخن درست است که کتاب‌ها تقدیر خود را دارند. «کود» موجود در دفاتر زندان نه تنها زمینی را حاصلخیز کرد که بعد از پایان فاشیسم، بسیار شخم زده شد، بلکه به چندین نسل در ازمنه‌های مختلف و در مکان‌های متفاوت انگیزه‌ی یک گفتگوی ثمربخش را داد. منظورم آن نوع اشتیاق فرهنگی نیست که اغلب گسترش ایده‌های نو و روشنگرانه را، با به خطر انداختن اینکه به مدهای بی‌اهمیت تنزل بیابد، همراهی می‌کند. گرامشی نتوانسته است از چنین سرنوشتی به طور کامل بگریزد، با این وجود ایده‌های او همواره موفق بوده‌اند، هرگاه همصحبتهای اصیلی یافته‌اند که قادر بودند، آنان را به طور موثری با ایده‌ها دیگر، با ایده‌های ناشی از نیازهای جدید زندگی، تلفیق بکنند. و می‌توان فهمید، که مضرات آشکار گفتگوی با تاخیر می‌توانند مزایای غیر قابل انکاری را همراهی می‌کنند، و اینکه تکه تکه بودگی و ناکاملی دفاتر بالاخره در تبدیل گرامشی به نویسنده‌ای که به انحاء مختلف قابل تفسیر است، سهیم بوده‌اند، زیرا خواننده در هر زمان با او می‌تواند وارد یک گفتگوی جدید بشود.

این به هیچ وجه یک سخن مدیحه‌سرانه نیست. از این رو [این امر] که دفاتر نیز وابسته به زمانند، و بنابراین جدا از زمانه‌ی خود، در معرض خطر از دست دادن معنا هستند، نباید مورد مجادله قرار بگیرد. مثل هر کارگاه ساختمانی ناتمام دیگر، [کارگاهی که گرامشی به جای گذاشته است نیز شامل] مواد حجیم، اسکلت‌بندی موقت بی‌نتیجه، ابزارهایی [است] که مورد استفاده قرار نگرفته‌اند، یا بی‌فایده باقی گذاشته می‌شوند. همچنین یک رشته چیزهایی که خود گرامشی آنان را «زوائد» نامیده است [در دفاتر] وجود دارد (یعنی نظریه‌هایی که به آنان یک متفکر «در لحظات معینی می‌تواند علاقه‌مند بشود، آنان را به طور موقت بپذیرد»، قبل از آنکه از آنها فاصله بگیرد).^{۲۰} از این رو برای یک خواننده‌ی هوشمند، یک قرائت گزیده ضروری است، قرائتی که می‌تواند امر اتفاق افتاده و متحقق را از آنچه که اگر چه وابسته به زمان است، اما دارای یک کارکرد محرک برای گفتگوی امروزی است، تمیز بدهد. نه تنها یک متن کلاسیک، بلکه قرائت آن نیز وابسته به زمان است. [قرائت یک متن نیز وابسته به] وضعیت‌های تاریخی متفاوت، منطبق بر منافی است، که در قرائت بازتاب می‌یابند. از این رو به درستی تذکر داده شده است، که تاریخ تفاسیر گرامشی^{۲۱} را از تاریخ سیاسی و تاریخ فرهنگ نمی‌توان

²⁰H. 16, §2, Q 1841.

^{۲۱} مقایسه شود با:

جدا نمود. به راحتی می‌توان چند مثال برای دیدگانی‌های^{۲۲} متفاوتی آورد، که متون گرامشی را توانسته‌اند، وراء عناصر وابسته به زمان موجود در آنان، قرائت بکنند.

بویژه یک یادداشت کوتاه در دفاتر تحت عنوان مرزهای فعالیت دولتی، را بخاطر می‌آورم که در آن گرامشی به کتابی از کارلو آلبرتو بیگینی^{۲۳} می‌پردازد، که خود او نخوانده بوده بلکه با آن از طریق معرفی کتاب در مجله‌ای در سال ۱۹۲۹ آشنا شده بوده است^{۲۴}. در اینجا یک یادداشت به ویژه مهم مطرح نیست، اگر چه برخی از عناصر آن مستحق برجسته شدن هستند. نوربرتو بویو^{۲۵}، یکی از محققین تیزبین و شیفته‌ی گرامشی (اگرچه با اختلافات قابل فهم و غیر اتفاقی)، پیش از این بارها به این یادداشت پرداخته است (۱۹۷۸). به نظر بویو عجیب می‌رسد، که گرامشی در سراسرنمای^{۲۶} فرهنگ سیاسی ایتالیا توجه‌اش را به این کتابچه معطوف داشته است. [کتابچه‌ای] که نویسنده‌اش، آنزمان تحصیل کرده‌ی جوانی بود که بعدها پروفیسور دانشگاه و بالاخره وزیر آموزش و پرورش در آخرین حکومت فاشیستی و در جمهوری سالو شد (بایستی گرامشی از این تکامل بی‌خبر مانده باشد). گرامشی تذکر می‌دهد: «ببینید، تا چه اندازه تصورات بیگینی مارکسیسمی پنهان و مجرد است»، و بویو در باره‌ی آن [می‌نویسد]:

«اینکه در کتاب بیگینی ردی از مارکسیسم قابل یافتن است، را می‌توان با وجدان آسوده نفی کرد.... درست‌تر است که به جای مارکسیسم پنهان از تلاقی دو روش متضاد و واگرا سخن رود که [در صدد] حذف سنت دولت لیبرال بودند...» (همانجا)

اینکه آیا در کتاب آلبرتو بیگینی ردی از مارکسیسم قابل یافتن است یا خیر، امروزه به وضوح سئوالی است بسیار کم اهمیت. به علاوه کتابچه‌ای که آنزمان منتشر شد تا احتمالاً [نویسنده‌اش] با آن سابقه‌ی شغلی کسب کند، اکنون فراموش شده است، و هیچ‌کس هم علاقه‌ای به نبش قبر دوباره‌ی آن ندارد. در مقابل در مورد موضوع یعنی مرزهای فعالیت دولت، موضوعی که گرامشی آنرا فوق‌العاده مهم تلقی می‌کرد، نمی‌توان همین ادعا را کرد. کتاب بیگینی فقط به عنوان «مرجع»^{۲۷} به گرامشی خدمت کرده است. [گرامشی می‌نویسد] «به بحثی نگاه شود که در این سال‌ها در مورد این موضوع به راه افتاده است. این بحث از مهمترین بحث‌های علمی-سیاسی است و در خدمت آن قرار دارد که مرزهای بین

Guido Liguori, Etappen der Gramsci-Rezeption, Argument, 219, 1997.

22 Optic

23 Carlo Alberto Biggini

24 H. 3, §142, 434f.

25 Norberto Bobbio

26 Panorama

27 Bezugspunkt

لیبرال و غیر لیبرال را معلوم کند.»^{۲۸}. از اهمیت این سؤال در طی پنجاه سال هیچ کاسته نشده است: بر اساس آن، شناخت گرامشی به هیچ وجه چنان شناختی «منطبق بر زمان» تجلی نمی‌یابد. اما او چگونه در مورد این بحث، بحثی که به نظرش در خدمت «روشن کردن مرزهای بین لیبرال و غیر لیبرال» قرار دارد، موضع می‌گیرد؟ بوبیو در تفسیرش این مسئله را مطرح نمی‌کند، مسئله‌ای که به زعم من مسئله‌ی محوری گفتگوی امروزین با گرامشی است. اگر که گرامشی در رابطه با تصورات بیگینی از «مارکسیسم پنهان» سخن گفت ممکن است محق بوده یا نبوده باشد، اما شکی در این مورد نیست که او می‌خواست از این مواضع، مواضعی نظیر نوعی «مارکسیسم پنهان»، فاصله بگیرد.

قابل تصور نیست که او، آنطور که بوبیو نگران است، می‌خواست حکم به یک شکل از واگرایی بین دو روش متضاد بدهد که «در صدد حذف سنت دولت لیبرال بودند.» [گرامشی] در معلوم نمودن مرزها، که در این بحث نظری لیبرال‌ها را از «غیرلیبرال‌ها» جدا می‌کرد، نه در سلک اولی‌ها در می‌آید، و نه خود را با آخری‌ها این‌همان می‌بیند.

به علاوه در این یادداشت کوتاه فقط اشاره‌ای به موضوع می‌شود، و آنچه که نویسنده در این فرصت می‌خواسته بگوید، را طبعاً فقط در وابستگی با نظریه‌ی پیچیده و اصیل دولت گرامشی می‌توان فهمید که در دفاتر طراحی شده است. در این مورد می‌توان هر ادعایی نمود بجز اینکه گرامشی از قطع ارتباط با سنت دولت لیبرال اجتناب ورزیده است.

در تحلیل دفاتر به یک اندازه بر عناصر قوت و ضعف این سنت، همعرض با آفت عظیم دیوان‌سالاری و روح دیوان‌سالارانه تأکید می‌شود. اما اینکه این سنت برای نوسازی ممکن آتی به خوبی می‌توانست قابل استفاده باقی بماند، در دیدگانی گرامشی، که در زمان خود قدر نئولیبرالیسم گوبیتی^{۲۹} را می‌فهمید، کاملاً غیر ممکن نبود. بیش از آن: تا آنجا که به سنت لیبرال مربوط می‌شود، [سنتی که] مبین قدمی دورانساز در تکامل تمدن مدرن است، گرامشی تعللی در قرار دادن مارکسیسم و تکامل جنبش کارگری در چارچوب این سنت نمی‌کرد، حتی در صورتی که این امر دلالت بر «انحراف» مرتدانه او نماید. انتقال این جنبش به آنجا، امری فرمالیستی و مصنوعی نیست، چرا که با تعهدات معینی برای مبارزه بر علیه اشکال نو و کهنه‌ی ضد روشنگری [و یا رازآمیزگرانه] همراهند، [اشکالی] که باید در مقابل آنان گرامشی مقاومت می‌نمود. این آگاهی در دو تامل، در دو نقطه‌ی عصبی در مجادله با بندتو کروچه در دفتر دهم به وضوح بیان می‌گردد:

²⁸H. 3, §142, 434.

²⁹ Gobetti

«به زبان کروچه‌ای می‌توان گفت که مذهب آزادی در تقابل با مذهب تکفیر^{۳۰} قرار می‌گیرد که از اساس تمدن مدرن را نفی می‌کند، فلسفه‌ی پراکسیس یکی از ارتدادهای مذهب آزادیست، زیرا در همان زمین تمدن مدرن ریشه دارد.»^{۳۱}

در دومین تامل به همان عنصر با طینی جدل‌آمیز و برجسته رجعت می‌کند:

«در مورد مفهوم «آزادی». اثبات اینکه به استثنای «کاتولیک‌ها»^{۳۲} تمامی جریان‌های فلسفی دیگر در زمینه فلسفه‌ی آزادی و تحقق آزادی حرکت می‌کنند، ضروری است، زیرا واقعا یک روحیه‌ی ورزشکارانه شکل گرفته است که از آزادی تویی ساخته است که با آن می‌توان فوتبال بازی کرد. به زحمت «یک سرباز حزب خواستار توطئه است»^{۳۳} و دچار این توهم می‌شود، که خودش یک دیکتاتور است. شغل یک دیکتاتور به نظر ساده می‌آید: دستورات مستبدانه صادر بکند، نامه‌ها را امضاء بکند و غیره، زیرا انسان دچار این توهم می‌شود که «به لطف خدا» تمامی آنان اطاعت می‌شوند و دستورات شفاهی و کتبی به عمل در می‌آیند: کلمه مادیت می‌یابد. و اگر چنین نشود، به معنای آن است، که باید صبر کرد، تا «مرحمت» (یا به عبارت دیگر «شرایط» به اصطلاح «عینی») آنرا میسر سازند.»^{۳۴}

گرامشی با استعاره‌ی به عاریت گرفته شده از ورزش - تصور آزادی همچون تویی که از هر سو به آن لگد می‌زند- در درون جنبش سیاسی‌ای که به آن تعلق داشت گفتگوی دشواری را از سر می‌گیرد. این گفتگو دارای لحظات جدل‌آمیز بَرّا نیز بود که خیلی بعد می‌بایست تکرار بشوند (به نامه‌ی مورخه‌ی اکتبر ۱۹۲۶ بیان‌دیشیم که درست پیش از دستگیری، و در مجادله با تولیاتی راجع به وضعیت درونی گروه رهبری بلشویکی [نوشته شده است]^{۳۵}). او همواره در مورد این موضوع [یعنی آزادی] موفق به تفاهم با رفقای هم‌حزبش نمی‌شد، و در هیچ کجا چون در اینجا ضرورت یک گفتگوی با تاخیر قابل رویت نمی‌شود. در اولین چاپ دفاتر (در جلد: ماتریالیسم تاریخی و فلسفه‌ی بندتو کروچه) دو جایی که در اینجا نقل شده‌اند، در زمره‌ی نوشته‌هایی که از درجه‌ی دوم اهمیت برخوردارند قرار گرفته و با حروف ریز منتشر

^{۳۰}Syllabus در مقابل این لغت در فارسی برنامه‌ی درسی، خلاصه متن سخنرانی، (در حقوق) بیانیه‌ی دادگاه گذاشته شده است (رجوع شود به فرهنگ علوم انسانی به همت داریوش آشوری). این واژه اما دلالت بر فهرست ۸۰ آموزه‌ی فلسفی سیاسی در رابطه با گیتی‌باوارانه کردن زندگی روحی، اخلاقی و سیاسی که توسط پاپ پی‌یوس نهم Paps Pius IX در ۱۸۶۴ به اشتباهات زمانه تعبیر و محکوم شده‌اند، دارد. از این رو در مقابل آن «تکفیر» نهادم (مترجم)

^{۳۱}H. 10, Teil I, §13, 1252.

^{۳۲}گرامشی کاتولیک‌ها را در گیومه می‌گذارد، زیرا به آنهایی مربوط می‌شود که خواهان بازگشت به سنت برنامه‌ی تکفیر بودند

^{۳۳}Dante, Göttliche Komödie ("Fegfeuer", VI, 125).

^{۳۴}H. 10, Teil II, §51, 1344f.

^{۳۵} مقایسه شود با گرامشی ۱۹۷۱.

گشته‌اند.^{۳۶} متن گرامشی، اگر در آنزمان به طور کامل خوانده می‌شد، منطبق بر موضوعات و صورتبندی‌های آیین ایدئولوژیکی نبود، [موضوعات و صورتبندی‌های آیین ایدئولوژیکی‌ای] که در مقام مقایسه با نیروی تحلیلی مارکسیسم اولیه، به همان اندازه که اعتماد به نفس داشتند منحصلاً از جامعه و فقیر بودند. درست به این دلیل که [متون گرامشی] منطبق بر آن آیین [ایدئولوژیکی] نبودند، نزدیکی به آنان، هر چند که جزئی و مشروط بوده باشد، دارای یک تاثیر رهایی بخش بود، مانع جمود می‌شد و به تحقیق سوق می‌داد. به هر رو گفتگوی با تاخیر، نه فقط در سطح ملی، بلکه در سطوح دیگر [شروع شده بود. اهمیتی ندارد که این گفتگو [در دوره‌ای] موقتاً بدل به یک حرافی عمومی نامفهوم شد یا در دوره‌های دیگر آهسته‌تر گسترش یافت. بدون اینکه دقیقتر به تاریخ سرنوشت گرامشی پرداخته شود باید بر تاثیر آنچه که گرامشی «محیط» می‌نامید تاکید نمود، محیطی که گاه اهمیت و پیام گرامشی را تیره می‌نمود، و گاه روشن‌تر می‌ساخت. آیا امروز ما می‌توانیم بر این عقیده باشیم که استعاره‌ی آزادی گرامشی، تویی که از هر سو در معرض لگد خوردن قرار دارد، ناشی از شوری اتفاقی است، و در خور [چاپ] با حروف ریز است؟ یا [این امر] چونان زنگ خطری دوران‌نشانانه تجلی می‌یابد، که به منظور اجتناب از مصیبت، نباید مورد بی توجهی قرار بگیرد، مصیبتی که اگر انسان فلسفه‌ی آزادی و تحقق آن را ترک گوید، خلق می‌شود؟

برای اجتناب از سوءتفاهم، بایست چیزی در مورد تکامل ممکن موضوع لیبرالی که در اینجا مورد صحبت قرار گرفته است، اضافه بشود. چرا باید خود را محدود به طرح مسئله در درون فلسفه‌ی آزادی نمود و یک قدم فراتر نرفت و آشکارا برای دفاع از سنت لیبرال دمکراتیک قدم به میدان نهاد؟ همانطور که نشان داده شد گرامشی (در تفسیر نوین خود از) فلسفه‌ی پراکسیس «یک «ارتداد» نسبت به «مذهب آزادی» می‌دید. چرا نباید دگربودگی ارتداد را رها نمود و به مسیر راست‌کیشی بازگشت؟ به راستی، کسانی وجود دارند که در برداشتن این قدم تعلل نمی‌ورزند؛ معذالک برای آنکه این قدم را به گونه‌ای منسجم برداشت، می‌بایست از نقد تمامی نقاط ضعف سنت لیبرال صرف‌نظر نمود؛ برای مثال باید این سفسطه‌گری را پذیرفت که بر حسب آن از آزادی نمی‌توان دفاع نمود، بدون آنکه در عین حال از آزادی استنمار، حتی به صورتی خجالتی هم که شده، یعنی [دفاع از آزادی استنمار] تحت مزایای بازار دفاع نمود. این امر در اساس به معنای چیز دیگری جز این نیست که به منظور عدم ترک حوزه‌ی آزادی، انسان باید خود را باید متعهد به عدم ترک مسیر سیستم سرمایه‌دارانه، این هرکول سنت لیبرال، بنماید. به راستی، حتی خود سرمایه‌داران این مسیر زوار در رفته را بارها ترک نموده‌اند، تعهد به عدم ترک این مسیر، بایست فقط از سمت دیگری بیاید، تا تسلیم مدام به ابتکار سرمایه‌دارانه را به لحاظ ایدئولوژیکی تضمین نکند. به علاوه مشهور است که عادت به دورویی برای سنت لیبرال چندان بیگانه نیست. و از این رو هیچکس بدون قید و شرط میراث‌خوار [این سنت] نشده است. حتی منتسکیو - یکی

از کلاسیک‌های این سنت - حدس زده است که این ریاکاری تحت شرایط معینی حتی از تعصب‌ورزی بدتر است.

در پایان چند تامل در باب شروط از سرگیری یک گفتگو ممکن با گرامشی. خود دفاتر بواسطه‌ی ناکاملی تکه تکه‌شان دائم به واریسی یک متن، به تعمیق یک نظریه‌ی اگر چه آشنا ولی نه به اندازه‌ی کافی شناخته شده و به تحلیل‌های جدید واقعیت ارجاع می‌دهند. برای همین یک قرائت جدید گرامشی همواره به معنای قرائت جدید و بازنگری کلاسیک‌های دیگر، مواجهه با نظریات جدید و واقعیات جدید و در اساس گسترش افق فرهنگی است. گرامشی به تنهایی حامل چیزی نیست.

با این همه باید از خود پرسید، آیا انسان بدین ترتیب تن به خطر «فراتفسیر متون نمی‌دهد.»^{۳۷} صفحه‌ای از دفاتر که در آن نسبت به چنین خطری هشدار داده می‌شود، کاملاً مشهور است، ولی گاهی اوقات با عدم توجه به این امر واقع نقل می‌شود که برای گرامشی [در فراتفسیر متون] به هیچ وجه یک مسئله‌ی زبان‌شناسانه‌ی تاریخی مطرح نبود. «فراتفسیر متون»، [به این معنا است که] به خاطر یک تزه، بیشتر از آنچه متون واقعا می‌گویند، از آنان استخراج شود.^{۳۸}

اما آیا واقعاً مسئله مورد نظر گرامشی در اینجا وفاداری به متن است؟ «این اشتباه روش زبان‌شناسی تاریخی» [است]، گرامشی ادامه می‌دهد، «که [انسان] با آن در خارج از زبان‌شناسی تاریخی، در تمامی تحلیل‌ها و تحقیقات [مربوط به] تجلیات زندگی، نیز مواجه می‌شود.» گرامشی در اینجا توجه را نه به یک قاعده‌ی زبان‌شناسی تاریخی، بلکه به کاربرد مشابه آن جلب می‌کند. گرامشی در اساس به ما می‌گوید: فقط عادت بد «فراتفسیر متون» وجود ندارد، بلکه عادت بد «فراتفسیر واقعیت» نیز وجود دارد، یعنی از واقعیت بیشتر از آن استخراج شود که به راستی می‌گوید. اشتباهی که در خارج از زبان‌شناسی تاریخی نیز اتفاق می‌افتد، مطمئناً سنگین‌تر است از آنچه در رابطه‌ی ساده‌ی بین یک متن ادبی و مفسرین آن پیش می‌آید. قرائتی از واقعیت که در آن به واقعیت امکان بدهد بیشتر از آنچه می‌تواند اظهار بدارد، بگوید، یک قرائت فریبنده، منبع رازآمیزی‌ها است.

به نام گرامشی هیچگاه نمی‌توان به حق دارا بودن مناطق آزاد از انتقاد استناد ورزید. وقتی گرامشی می‌گوید، «بی‌مبالاتی» و «عدم لیاقت» چه در قرائت متون ادبی و چه در قرائت «تجلیات زندگی» در خور «یک کیفر اخلاقی و روشنفکرانه‌اند»، فقط می‌تواند به کنش انتقاد و جدل نظر داشته باشد. در رابطه با این کنش، نه در دفاتر و نه در نوشتارهای روزنامه‌نگارانه پیشین او، کمترین گذشتی نمی‌شود. این چنین جدلی یک خصیصه‌ی ثابت تمام گرامشی است. اما درست در این نکته روش گفتگوی با تاخیر

^{۳۷} در واقع ترجمه تحت اللفظی عبارت چنین است: «بیش‌خواستن از متن» که به جای آن فراتفسیر گذاشتم.

³⁸H. 6, § 198, 847;

مقایسه شود با:

Caprioglio, Sergio, 1991: Gramsci e L'URSS: tre note nei Quaderni del carcere. In: Belfagor, 1, 65-75.

متضمن یک دام است. بی شک صفحات جدلی‌ای [در مکتوبات] گرامشی وجود دارند که اغلب وابسته به زمانند. تحت شرایط معینی آماج منتخب جدل او همعصرانی بودند که اغلب در دوران خود اهمیتی نسبتاً محدود داشتند و امروز دیگر محل علاقه نیستند. به علاوه، جدل‌های گرامشی، اگر با فاصله‌ی زمانی نگاه شوند، گاهی زیاده‌روی و در برخی موارد حتی ناعادلانه به نظر می‌آیند. به همین دلیل وسوسه‌ی کنار گذاشتن تمام آنچه که نزد گرامشی جدل، هجوم شخصی، افشاء مهملات و ضعف‌ها است - همانطور که بارها اتفاق افتاده است - [امری] قابل فهم است. تحت چنین شرایطی از سرگیری گفتگو با گرامشی کم و بیش غیر ممکن می‌شود. نه فقط به خاطر آنکه زدودن نیش جدلی گرامشی به سختی میسر است، بلکه همچنین به دلایل ویژه‌تری؛ [به علت وجود] مسائلی که در پیوند با زمانه‌ی ما قرار دارند، زمانه‌ایی که در آن به نظر می‌رسد مجادله‌ی فرهنگی به طور روزافزون کالایی نادر و مشکوک شده است. برای گرامشی شأن فرهنگ با کارکرد آن، یعنی تغییر انسان و روابط واقعی آنها، پیوند خورده بود. برای همین او با آنهایی که به نظرش این کارکرد را تحقیر می‌کردند یا از ریخت می‌انداختند، سختگیرانه رفتار می‌کرد. اما در زمانی که همه چیز به نمایشی پر سر و صدا و یک بازی بدل می‌شود، یا می‌رود که [به یک نمایش پر سر و صدا] بدل بشود، و فرهنگ در معرض خطر تنزل به حرافی روزمره قرار می‌گیرد، هر حماقتی تشویق می‌شود و جدل کاری اشتباه است. در جاییکه فقط یک صورت خیالی^{۳۹} فرهنگ وجود دارد، جدل کمکی نمی‌کند، و اما یک گفتگوی واقعی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد، چه با گرامشی و چه با هر کس دیگر.

از سوی دیگر درک این نکته مشکل نیست، که برخی از درگیری‌های گرامشی - من بویژه به اصطلاح «لوریانیسم»^{۴۰} می‌اندیشم - فراتر از آن اشخاصی می‌رود که در این رابطه مورد نظر بوده‌اند. ما در نیم قرن بعد مطمئناً به آن اشخاص نباید علاقه‌ای داشته باشیم. معذالک مسئله از لحاظ تاریخی پایان یافته نیست. در اساس گرامشی از خود می‌پرسد، چرا گرافگویی‌هایی که نتیجه‌ی بدیهه‌سرایی و سبکسری بوده، بدون آنکه حتی برجستگی خاصی نیز داشته باشند در نهایت با یک استقبال وسیع مواجه شدند؟ (او تحت «لوریانیسم» تمام این گرافگویی‌ها را می‌فهمد). و اگر چنین امری «در زمانی متعارف» اتفاق افتاد، زمانیکه هنوز «سد انتقاد» وجود داشت، «می‌توان فکر کرد، شوریدگی افسارگسیخته‌ی لوریانها در

39 Simulakrum

^{۴۰} لوریانیسم Lorianismus (برگرفته از نام آشیل لوریا Achille Loria که نوشته‌هایش برای تکامل این مفهوم مورد استفاده‌ی گرامشی قرار گرفته‌اند) از مفاهیم اصلی دستگاه فکری گرامشی نیست. این مفهوم ناظر است بر آنچه می‌توان مهملات روشنفکرانه نامیدش. در این مورد رجوع شود به:

Tilman Reitz, Lorianismus, Kulturindustrie und Postmoderne, Dimension eines gamscianischen Nebenbegriffs, in: Argument, 219, 1997, s. 215-223.

(مترجم)

زمانه‌های غیر متعارف، با حمایت نیروهای علاقه‌مند بدانان، به سهولت هر سدی را با خود ببرد و برای دهه‌ها محیط تمدن روشنفکرانه‌ی شکننده و ضعیف را بدل به مانداب می‌نماید.»^{۴۱}

او تاکید می‌کند که مسئله ابعادی بین‌المللی دارد، و به لحاظ زمانی محدود نشده است: «باید اشاره نمود که کم و بیش هر دوره‌ای و هر کشوری لوریانیسم کامل و به انجام رسیده‌ی خود را داراست.» (همانجا ۲۳۲۵). گرامشی کشوری با تمدنی کهن، مثل آلمان، را پیش چشم داشت که در آن نازیسم در آن زمان «لوریانیسم غول پیکری» را بر پا نمود، لوریانیسمی که خود را به مثابه جهان‌بینی یک فرهنگ نوین رسمی گسترش داده بود. او به تلخی تفسیر می‌کند، و اکنون تازه «چند روشنفکر متوجه شده‌اند، تا چه اندازه تمدن مدرن شکننده است». برای آنکه این درس فراموش نشود، روح جدلی گرامشی نباید به کناری نهاده شود. برعکس به منظور دفاع از فرهنگ، مجادله با اشکال جدید لوریانیسم که برای تقویت سدهای تمدن مدرن ضروری است، بی صبری گرامشی را در رویارویی با عدم هوشیاری و عدم وجود نظم روشنفکرانه ارزشمندتر می‌کند. [این امر] شاید بتواند به سنگ محکی برای یک گفتگوی جدید با گرامشی بدل بشود.

فهرست مراجع نویسنده:

- Bobbio, Norberto, 1978: Gramsci e la cultura politica italiana. In: Belfagor 5, 593-599.
- Caprioglio, Sergio, 1991: Gramsci e L'URSS: tre note nei Quanderni del carcere. In: Belfagor, 1, 65-75.
- Gramsci, Antonio, 1948: Il materialismo storico e la filosofia di Benedetto Croce. Turin.
- Gramsci, Antonio, 1971: La costruzione del partito comunista (1923-1926). Turin, 124-137.
- Gramsci, Antonio, 1991 ff: Gefängnishefte. Berlin/Hamburg.

⁴¹H. 28, Q, 2326.